

حضرت امام محمد تقی علیه السلام

<?xml encoding="UTF-8?">

حضرت امام محمد تقی علیه السلام در روز پنجشنبه نهم ماه رمضان و یا 15 رمضان و یا 19 آن ماه به سال 195 و بنا به قولی روز جمعه دهم رجب سال 195 هجری از بانویی منزله و پاکدامن به نام «سبیکه نوبیه» از خاندان ماریه قبطیه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه دیده به جهان گشود، پاره ای از تاریخ نگاران نام آن بانو را «دره» دانسته اند که حضرت رضا علیه السلام به «خیزران» برگرداند، کنیه او ابو جعفر (ثانی) و لقب او تقی، جواد، منتجب، مرتضی، قانع و عالم است.

به هر روی، تاریخ روز دهم رجب سال 195 مشهور و برابر است با گذشت شصت و هشت هزار و نهصد و سی و چهار (68934) روز از مبدا هجرت و مطابق است با روز دوشنبه 21 فروردین سال 190 (21/1/190) شمسی. و به روایت 19 رمضان برابر است با (27/3/190).

خلفای معاصر او عبارتند از: «مامون و معتصم عباسی» که او را تحت نظر داشتند و سرانجام به دستور معتصم عباسی شهید گشت (1).

اشاره حضرت جواد علیه السلام به احکام نجوم

در نوشتار قبل دانستیم که از دیدگاه متکلمان، فیلسوفان و فقیهان هیچ محذور و مانعی نیست که اجرام آسمانی بر زمین و عناصر آن تاثیر گذارند و به فرمان خداوند همه نظام آفرینش به عنوان یک مجموعه هماهنگ در یکدیگر کنش و واکنش ایجاد کنند.

از همین دیدگاه امام رضا علیه السلام می فرماید: بهترین وقت برای آمیزش و انعقاد نطفه زمانی است که قمر در برج حمل (فروردین) و یا در دلو (دیماه) باشد و بهتر از همه وقتی است که قمر در برج ثور (اردیبهشت) باشد، زیرا برج ثور، شرف قمر است (2).

امام محمد تقی علیه السلام نیز می فرماید: شایسته است هنگام استفاده از دعا، طلوع قمر در برج عقرب نباشد (3).

به اعتقاد سید بن طاووس (ره) زمان حضور امام معصوم، مردم آنچه را از علم نجوم توقع دارند، مستقیماً از امام سؤال می کنند و نیازی به دانش احکام نجوم ندارند، زیرا پیشوایان شیعه علیهم السلام مردم را از غایبات، اوقات وقوع حوادث، زمان وفات، مدت عمر، مدت زندگی و... مطلع می گردانند، گاهی از مرگ و میر و بلاها و زمانی از اسرار علوم حضرت سید برایا (صلوات الله علیهم اجمعین) خبر می دهند.

سید می افزاید: ما در این زمینه از هر یک از پیشوایان علیهم السلام دو حدیث می نگاریم تا کسی خیال نکند اخترشناسان به اسراری دست می یازند که پیامبر و امامان علیهم السلام نمی توانند به آنها دست یابند، و چنانچه بخواهیم همه کلمات و اخبار آنان از غیب را در این زمینه به نگارش آوریم، چندین مجلد خواهد شد (4).

اما دو حدیثی که از حضرت جوادالائمه علیه السلام در این رابطه نقل کرده است عبارتند از:

اول) ابراهیم بن سعید گوید: نزد حضرت محمد بن علی علیه السلام نشسته بودیم که مادیانی از جلوی ما عبور کرد، حضرت فرمود: این اسب در این شب کره ای خواهد زائید پیشانی سفید که بر روی او خال سفیدی است، من از آن حضرت اجازه بازگشت و مرخصی گرفته نزد صاحب آن مادیان آمدم و تا شب با او به گفتگو و سخن پرداختم، شب هنگام آن مادیان زائید و کره او همان اوصافی که حضرتش بیان فرموده بود، همراه داشت. مرتبه دیگر به دیدار ایشان شتافتم، حضرت فرمود: ای پسر سعید گویا در آنچه به تو گفتم شک داشتی، اما بدان، زنی که در خانه داری به زودی فرزندی یک چشم خواهد زائید، در آن هنگام کنیز من (سعید) آبستن بود، به خدا سوگند همین محمد (بن سعید) را زائید که دارای یک چشم است (5).

دوم) صالح بن عطیه گوید: حج بیت الله گذاردم و از تنهایی و بی همسری به حضرت جواد علیه السلام شکایت بردم، فرمود: از حرم خدا خارج نخواهی شد جز این که کنیزی خواهی خرید و از او پسری مرزوق خواهی گشت. گفتم: فدایت گردم آیا مرا در این امر راهنمایی خواهی فرمود؟ فرمود: بلی. شما به نمایشگاه کنیزان و بردگان برو و هرکدام را پسندیدی به من خبر ده، من سخن او را پذیرفتم و به بازار رفتم یکی از کنیزان را پسندیده و زیر نظر گرفتم آنگاه به آن حضرت خبر دادم، فرمود: در بازار باش تا تو را ببینم (ملاقات کنم) من در مغازه برده فروشی منتظر ماندم که ایشان تشریف آورد نگاهی به آن کنیز افکند و از او گذشت، سپس رو به من کرد و فرمود: اگر او را پسند کردی بخر اما بدان که عمر او کوتاه است. گفتم فدایت شوم او را می خواهم چه کنم؟! فرمود: همین است که به تو گفتم.

فردای آن روز باز به سراغ آن کنیز رفتم، صاحب او گفت: آن کنیز تب دار شده و امیدی به ماندن او نیست، روز بعد باز مراجعه کردم و از حال او جویا شدم گفت: امروز او را دفن کردم، دوباره خدمت امام جواد علیه السلام رسیده جریان را به وی گزارش دادم، فرمود: دوباره کنیز دیگری را زیر نظر بگیر، من همین کار را کرده به او خبر دادم، فرمود آنجا منتظر باش تا ببایم، سپس سوار شد و آهنگ دکان برده فروش کرد و پس از ملاحظه کنیزی که زیر نظر داشتم، فرمود: او را خریداری کن، من او را خریده و پس از طهارتش با او ازدواج کردم و فرزندم محمد را به دنیا آورد (6).

گفتنی است: دانش احکام نجوم قطره ای از دریای علم بی کرانه پیشوایان دین است، چنان که امام جواد علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آید و درحالی که به ظاهر طفل بوده است به پله اول منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گیرد و می فرماید: من محمد بن علی الرضا هستم، من جوادم من به نژاد مردم آگاهم درحالی که در پشت پدرانمان قرار دارند، من اسرار باطن و ظاهر شما مردم را می دانم، این دانشی است که حقتعالی به ما بخشیده است پیش از آن که مخلوقات آفریده شوند و پس از آن که آسمان و زمین از بین بروند، اگر تظاهرات باطل گرایان و دولت گمراهان و شک شکاکان نبود، سخنانی می گفتم که خلق اول و آخر از آنها به تعجب و شگفتی می آمدند، سپس دست شریف بر دهان مبارک گذاشت و فرمود: ای محمد لب فرو بند چنان که پدران پیش از این ساکت ماندند (7).

علت شهادت و تاریخ آن

حضرت جوادالائمه علیه السلام زمان کوتاه زندگی پربرکت خود را با انبوهی از مشکلات فرهنگی، عقیدتی و سیاسی روبه رو بود، از طرفی از همان اوان امامت و به ظاهر کودکی گروهی در امامت او - به خاطر خردسالی - به دیده تردید نگریستند، از اینرو به پاسخ هزاران مساله مردم پرداخت و همه را جواب گویا، کافی، در خور شان، قانع کننده، برهانی و قاطع داد. از جمله: علی بن اسباط گوید: وقتی حضرت جواد علیه السلام خارج شد، نگاه به اندام، سرو پاها و کردم تا چهره و ویژگیهای او را برای یارانم در مصر توصیف کنم، در این فکر بودم که گویا ایشان متوجه اندیشه من شد، بر زمین نشست و فرمود: ای علی بن اسباط حقتعالی برای امامت، نیز، همان استدلال های نبوت را آورده است، او درباره حضرت یحیی علیه السلام فرمود:

«...و آتیناه الحکم صبیاً» (مریم / 12).

ما به یحیی علیه السلام درحال کودکی فرمان نبوت دادیم، و درباره حضرت یوسف علیه السلام فرمود:

«و لما بلغ اشدّه آتیناه حکماً و علماً...» (یوسف / 22).

و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم نبوت و علم دادیم، و درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«...حتی اذا بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنة...» (احقاف / 15).

و چون به سن رشد و بلوغ رسید و چهل ساله شد، به پیامبری رسید، بنابراین آن گونه که ممکن است خداوند علم و حکمت را در سن چهل سالگی عطا کند همان گونه می تواند در سن کودکی ببخشد (8).

از طرف دیگر چهره دروغین «واقفیه» را برملا ساخت.

از ناحیه سوم با متکلمان به ویژه معتزله که یک گروه بزرگ اعتقادی بودند، به بحث پرداخت.

از سوی چهارم با جاعلان و سازندگان حدیث به ویژه پیرامون خلافت و ولایت به مناظره نشست.

از سوی پنجم با دانشمندان، بزرگان و قضات چون یحیی بن اکثم ها که خود را از فقهای زبردست می دانستند، به گفتگو، کاوش و استنباط پرداخت و بر همگان با جواب های شافی و استدلال متین برتری خویش و مذهب خود را ثابت ساخت، برکات وجودی این امام همام بر مذهب شیعه ارزنده، چشمگیر، فراموش ناشدنی است و بر تارک آئین راستین می درخشد.

یحیی صنعانی گوید: امام رضا علیه السلام درحالی که موز را از پوسته جدا می ساخت و به ابوجعفر می خوراند، فرمود: ای یحیی این همان مولودی است که در اسلام مولودی از او بابرکت تر و مبارکتر برای شیعیان به دنیا نیامده است (9).

سرانجام بر اثر همین مجاهدت های فرهنگی و اظهارنظرهای راستین عقیدتی و مذهبی به شهادت رسید. زرقان دوست ابوداوود قاضی گوید: روزی قاضی از مجلس معتصم اندوهناک به خانه آمد از سبب اندوهش پرسیدم، گفت: امروز از جهت ابوجعفر محمد بن علی چنان بر من سخت گذشت که آرزو کردم ای کاش بیست سال قبل فوت کرده بودم، گفتم: مگر چه شده؟ گفت: در مجلس خلیفه معتصم بودیم دزدی را آورده خواستند بر او حد جاری کنند، فقهاء و علما در مجلس او جمع شدند از جمله محمد بن علی علیهما السلام خلیفه از ما پرسید دست دزد را از کجا باید برید؟ من گفتم: باید از بند دست قطع کرد، گفت: با چه دلیل؟ گفتم به جهت آیه تیمم «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم» زیرا در این آیه خداوند دست را بر کف دست اطلاق کرده است، برخی گفتند: باید دست او از مرفق و آرنج قطع گردد، استدلال آنان به آیه وضو «و ایدیکم الی المرافق» بود، پس دست تا مرفق است، سپس معتصم متوجه حضرت امام محمد تقی علیه السلام شد و گفت: شما چه می گوئید؟ فرمود: حاضران گفتند و تو شنیدی. گفت مرا با گفته ایشان کاری نیست تو چه می دانی بگو. حضرت فرمود: مرا معاف دار، خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی حضرت فرمود: حد سرقت آن است که چهار انگشت دزد را قطع کنند و کف او را بگذارند، گفت: به چه دلیل؟ فرمود: بدین جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است در سجود باید هفت موضع به زمین برسد که از آن جمله دو کف دست است، پس اگر دست دزد از کف یا از مرفق بریده شود، کفی بر او باقی نمی ماند و مواضع سجده، حق خداست و کسی را بر آن حقی نیست چنان که فرموده است: «و ان المساجد لله» معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد دست دزد را از همانجا که حضرت فرموده بود، قطع کردند.

زرقان گوید: قاضی ابوداوود پس از سه روز نزد خلیفه رفت و پنهانی به وی گفت: خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل واقع شد، مناسب دولت خلیفه نبود زیرا در چنین مجلسی که وزراء، مستوفیان، امراء، اکابر، اشراف و سران لشکر همه حضور دارند، خلیفه از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلیفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند و... سؤال می کند و او برخلاف همه علماء و فقهاء فتوا می دهد با این وجود خلیفه فتوای همه را ترک کرده و به گفته او عمل می کند، این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان بشنید رنگش متغیر شد و تنبهی برای او حاصل گشت و گفت: خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر امری که از آن غافل بودم (10).

از اینرو به فکر قتل آن حضرت افتاد و بنا به نقلی او را به مهمانی دعوت کرد و به وسیله غذا او را مسموم ساخت، و به نقل دیگر ام الفضل دختر مامون عباسی که زوجه آن حضرت بود از طرف معتصم مامور قتل او شد، وی به وسیله انگور آن حضرت را شهید کرد.

در روز شهادت آن حضرت دو نقل وجود دارد یکی: آخر ذیقعه سال 220 و دیگری 6 یا 7 ذیحجه سال 220 (11) اما قول اول (آخر ذیقعه 220) مشهور و برابر است با هفتاد و هفت هزار و نهصد و سی و یک (77931) روز از گذشت مبدا هجرت و مطابق است با چهارشنبه یازدهم مرداد سال 214 (11/5/214) شمسی، بنابراین مدت عمر ایشان 25 سال و مدت امامتشان 17 سال است.

- (1) بحارالانوار: ج 50، ص 2 و بعد، نشر دارالکتب الاسلامیه، 1385هـ.
- (2) بحارالانوار: ج 58، ص 368.
- (3) بحارالانوار: ج 58، ص 368.
- (4) فرج المهموم: ص 221، 232، نشر رضی، قم، بحار، ج 50، ص 58.
- (5) فرج المهموم: ص 221، 232، نشر رضی، قم، بحار، ج 50، ص 58.
- (6) فرج المهموم: ص 233، الخرایج و الجرائح، قطب راوندی، ج 2، ص 666، نشر مؤسسه امام مهدی، قم، 1409هـ ، الثاقب فی المناقب، ابن حمزه، ص 524، تحقیق نبیل رضا علوان، نشر انصاریان، قم، 1411هـ بحار، ج 50، ص 43، 58.
- (7) بحار: ج 50، ص 108.
- (8) اصول کافی: ج 1، ص 494، باب مولد ابی جعفر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بحار، ج 50، ص 37.
- (9) بحار: ج 50، ص 35.
- (10) محدث قمی، منتهی الآمال، فصل پنجم، در شهادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام.
- (11) بحار: ج 50، ص 17.